

تأملاتی در گفتمان معرفتی احسان طبری

محمد کشاورز بیضایی*

چکیده

احسان طبری یکی از پیروان جریان مارکسیست - لنینیست در ایران و از روشنفکران مطرح و قابل تأمل این جریان به شمار می آید. در نگاهی کلی می توان، حیات فکری و گفتمان معرفتی حاکم بر آثار طبری را، به دو دوره ی قبل و بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ش، تقسیم نمود. عدم انطباق و سنخیت گفتمان مارکسیست - لنینیستی با واقعیت ها و مستندات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ایران، نگاه تک ساحتی و تقلیل گرایانه، شیفتگی به مفاهیم و مبانی مارکسیستی به مثابه ی وحی و باوری مقدس، از بخش های انحراف و از معایب عمده ی گفتمان حاکم بر آثار طبری تا قبل از انقلاب می باشد. طبری در مرحله ی دوم از حیات فکری خود، در تعلق به مبانی مارکسیستی - لنینیستی تجدید نظر کرد و حتی با نوشتن آثاری چون: "کژراهه"، "شناخت و سنجش مارکسیسم"، از منظری اسلام گرایانه، گذشته ی فکری خود را مورد نقد و هجوم قرار داد. این جستار در نظر دارد، با تکیه و تمرکز بر داشته ها و داده ها، در حد بضاعت، گفتمان معرفتی حاکم بر آثار طبری را، مورد مذاقه و امعان نظر قرار دهد.

واژه گان کلیدی: طبری، مارکسیست - لنینیست، نگاه تک ساحتی، تاریخ، جامعه ایران.

درآمد

حزب توده، از احزاب مهم تاریخ معاصر ایران به شمار می رود که پس از خارج شدن رضا شاه از کشور در فضای باز سیاسی- اجتماعی پس از شهریور ۱۳۲۰ ه ش شکل گرفت.

احسان طبری، از نمایندگان و روشنفکران مطرح حزب توده و جریان مارکسیسم- لنینیسم، در ایران به شمار می رود؛ جریانی که تا چندین دهه، بخش اعظمی از انرژی و حیات فکری روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان ما چون کیانوری، جلال آل احمد، فرهاد نعمانی، بزرگ علوی و بسیاری دیگر را به خود مشغول داشته بود.

هر چند با فروپاشی نظام سوسیالیستی، به نظر می رسد که این جریان، نظرات و تئوری های نمایندگان آن، بُرد و اهمیت خود را از دست داده است، لیکن بازبینی و بازنگری دوباره، روشن نمودن بخش ها و ابعاد انحرافی آن، می تواند در علل و ریشه یابی معضلات و مشکلات جامعه ی روشنفکری، میزان انطباق و سنخیت آراء معرفتی آنان با مسائل تاریخی، سیاسی و اجتماعی ایران معاصر، رهگشا و مؤثر واقع شود.

درباره حزب توده و جریانهای فکری مرتبط با آن کتابها و مقالات زیادی نوشته شده است اما از منظر جامعه شناسی تاریخی و بصورت مصداقی کمتر به آن توجه شده است. در این پژوهش سعی ما بر آن است که با تکیه، بر آثار و تألیفات احسان طبری، تأملی به گفتمان معرفتی و طرز تلقی وی، از مسائل اجتماعی، تاریخی ایران داشته باشیم. همچنین در حد وسع و بضاعت مشخص کنیم که گفتمان معرفتی حاکم بر اندیشه های وی، تا چه اندازه با دگرگونی ها و دگردیسی های جامعه ی ایران انطباق داشته است؟ ریشه و آبشخور گفتمان معرفتی وی در آثار و نوشته های چه بوده است؟

نگاهی اجمالی به زندگی و آثار احسان طبری

احسان طبری، پژوهشگر و نویسنده فقید و مطرح معاصر، در سال ۱۲۹۵ هـ.ش در شهرسازی چشم به جهان گشود. پدرش، حسین طبری از عالمان و روحانیون دینی در شهرسازی مازندران بود. طبری دوره‌ی کودکی و تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش گذرانید. همزمان با دوره تحصیل در دبیرستان و دانشکده، به علت کنجکاوی و نخواستگی به دسته همفکران دکتر تقی ارانی پیوست و با آشنایی با مبانی مکتب سوسیالیسم و کمونیسم، به آن توجه و اقبال ویژه‌ای نشان داد. این مسأله به دستگیری و زندانی شدن وی (۱۳۱۶ هـ.ش) به عنوان یکی از اعضای گروه پنجاه و سه نفر منجر شد. با سقوط و تبعید رضاشاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ش، فضا و شرایطی مساعد جهت فعالیت احزاب و گروه‌های فکری بوجود آمد.

آزادی زندانیان سیاسی از جمله پیامدهای مهم برکناری و تبعید رضاشاه ارزیابی می‌شود. رضا شاه در سال (۱۳۱۰ش) با تصویب قانون «منع فعالیت‌های اشتراکی» بسیاری از مخالفین خود را به بهانه مردم اشتراکی روانه زندان‌ها نمود؛ از جمله مهمترین زندانی‌های رضا شاه، گروه پنجاه و سه نفر بود که در سال ۱۳۱۶ ش به جرم قیام علت سلطنت و اشاعه مرام کمونیسم دستگیر و روانه زندان‌ها شده بودند که احسان طبری نیز، از جمله‌ی همین دسته و گروه بود. دکتر تقی ارانی، شیمیدان دانشگاه، رئیس این گروه محسوب می‌شد که قبل از شهریور ۱۳۲۰ در زندان فوت نمود. باقیمانده اعضای گروه همچون همه زندانیان سیاسی، بعد از اشغال کشور و اعلام عفو عمومی آزاد شدند. این گروه در مهرماه ۱۳۲۰ش هسته اصلی حزب توده را تشکیل دادند. (مقصودی، ۱۳۸۶:

حزب توده در این زمان به صورت رسمی اعلام موجودیت کرد. احساس طبری، نیز به عنوان یکی از اعضای حزب، در نقش تئوریسینی پرکار و جذاب به فعالیت پرداخت. شور و ذوق فردی، و همچنین اشتیاق به کتابخوانی و نوشتن، باعث شد که در میان دوستان و همفکران، مطرح و مورد توجه واقع شود. این مساله باعث شد که وی در نگارش روزنامه‌ها و نشریات حزبی، اشتیاق وافر نشان دهد؛ به طوری که به دنبال آن توانست سردبیری مجله ماهانه مردم را در طی سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۷ هـ.ش به دست آورد. طبری به عنوان ایدئولوگ حزب به مدتی طولانی مسئولیت و تصدی شعب آموزش و تبلیغات آن را برعهده داشت و تقریباً تمامی بیانیه‌ها و اعلامیه‌های حزبی بوسیله او تنظیم و تدوین می‌شد. وی در این باره می‌نویسد: «من در این سالها توانستم اسناد و اعلامیه‌های حزب را بر پایه‌ی سیاست مورد قبول جناح چپ با چنان استدلالاتی تنظیم کنم که جناح راست گاه چاره‌ای جز تصویب آن‌ها نمی‌دید. در این سالها، این نقشه‌ریزی من است که نگذاشت حزب در تظاهر علنی خود با کار پایه‌ی اپوزیستی جناح راست به میدان آید. این را من بدون فروتنی کاذب می‌گویم.» (طبری، ۱۳۸۲: ۵۰)

پس از غائله آذربایجان و کردستان، و همچنین تیراندازی به شاه در دانشگاه، از آنجا که حزب توده توسط حکومت غیرقانونی اعلام شد، طبری ناچار گردید به مانند برخی از افراد حزب، از ایران مهاجرت نماید و نزدیک به سه دهه از انرژی، و زندگانی خود را در غم غربت و دوری از وطن سپری نماید، با اینهمه استقرار در غربت، برای وی عزلت و فرصتی بوجود آورد که دامنه‌ی معلوماتش را گسترده کند و با نحوه‌ی زندگی و فرهنگ آن جوامع آشنا شود. طبری در طی اقامت چند ساله در شوروی، در رشته تاریخ، توانست فارغ التحصیل شود. وی همزمان در رادیو مسکو به فعالیت فرهنگی پرداخت. در دوره استالین زدایی، طبری ناچار گردید به آلمان شرقی مهاجرت کند و به مدت بیست سال، از ایام زندگانی خود را در این کشور سپری نماید.

با وقوع انقلاب اسلامی ایران در بهمن ماه ۱۳۵۷ هـ. ش طبری به ایران بازگشت، اما در پاییز سال ۱۳۶۰ هـ. ش به زندان افتاد. وی در سالهای پایانی حیات خود به مکتب اسلام، توجه و اقبال قابل توجهی نشان داد.

از احسان طبری آثار و تألیفات عدیده‌ای بر جای مانده است که در مجموع بخشی از آنها ادبی، داستانی بوده و بخشی دیگر تاریخی، اجتماعی و سیاسی می‌باشد. آثار طبری را می‌توان در چهار دوره فهرست نمود.

الف) نوشته‌های دوره‌ی حزب توده، که در بین سالهای (۱۳۲۶-۱۳۲۷) منتشر شده است و می‌توان به آثاری چون: «شکنجه و امید (۱۳۲۶)»، «در دوزخ» (۱۳۲۷ هـ. ش)، «دو هفته در اتحاد جماهیر شوروی با همکاری مهندس کیانوری» اشاره نمود.

ب) نوشته‌های روزگار غربت و مهاجرت، که در فواصل سالهای (۱۳۲۸ هـ. ش- ۱۳۵۷ ش) منتشر شده است: و از آثار این دوره، می‌توان به نوشته‌های «بررسیهایی دربارهٔ برخی از جهان‌بینی‌ها و جنبشهای اجتماعی در ایران (۱۳۴۸)»، «جامعه‌ی ایران در دوره‌ی رضا شاه» (یک تحلیل عمومی) (۱۳۵۶)، «فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران از آغاز تمرکز قاچار تا آستانه انقلاب مشروطه» (۱۳۵۴ هـ. ش) اشاره نمود.

ج) تألیفات دورهٔ بازگشت به کشور، که در فواصل سالهای (۱۳۶۰ هـ. ش- ۱۳۵۷ هـ. ش) نوشته شده است و می‌توان به آثاری چون: «برخی مسائل حاد انقلاب ایران» (مجموعه مقالات در دو بخش)، «نوشته‌های فلسفی و اجتماعی»، «ایران در دو سده‌ی واپسین»، «دهه‌ی نخستین» (اتوبیوگرافی) و «انسان پراتیک اجتماعی و رفتار فردی» که مجموعه مقالات وی می‌باشد؛ اشاره نمود.

د) تألیفات هشت ساله‌ی پایان زندگانی وی؛ که می‌توان به آثار «کژراهه»، (۱۳۶۶ هـ.ش) که خاطرات وی از حزب توده می‌باشد و طبری در آن از سراب مارکسیسم، تنبه می‌جوید، و همچنین «شناخت و سنجش مارکسیسم» (۱۳۶۸ هـ.ش) اشاره نمود.

- گفتمان معرفتی طبری

تاریخچه جنبش کمونیستی در ایران نشان می‌دهد که آشنایی کوشندگان این جنبش با ادبیات مارکسیستی، بیشتر از طریق آثار لنین صورت گرفته است و به خصوص به سبب تماس‌های نزدیکی که فعالان اولیه آنها با بلشویک‌های روسیه و سپس با کمونیست‌های شوروی پس از انقلاب اکتبر داشتند، از تفسیر روسی مارکسیسم تأثیر پذیرفتند. (پهلوان، بی تا: ۳۰)

احسان طبری، در زمره‌ی هواداران و پیروان مکتب مارکسیسم-لنینیسم است. «با اینکه روس‌ها تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م، در مقایسه با کارنامه‌ی فعال‌گریبان در زمینه «شرق‌شناسی» و به خصوص «ایران‌شناسی» از کارآمدی و دانش ضعیفی برخوردار بودند پس از انقلاب مذکور و خصوصاً در پی اظهارات لنین و بیانیه‌ی کنفرانس لنینگراد (۱۹۳۱ م) در زمان استالین جامعه ایرانی چون دیگر بخش‌های جهان سوم، جهت تبلیغ و ترویج مبانی سوسیالیسم جهانی مورد توجه شوروی، جایگاه برجسته‌ای را در مطالعات تاریخی و جامعه‌شناختی محققان مارکسیت روسی پیدا کرد.» (صدقی، ۱۳۹۱: ۱۳۲)

جریان فکری، سیاسی، مارکسیسم-لنینیسم، بر مبنای تئوری ماتریالیسم تاریخی تکامل گرا و تک خطی، مبلغ اندیشه‌های سوسیالیستی و کمونیستی شوروی. در سطح جهانی بوده است، و بر آن بوده است که در ظاهر تبیین‌ها و تحلیل‌های علمی، سیمایی منظم از جریان تکاملی تاریخی ایران، در شکل مراحل پنج‌گانه تکامل تاریخی ارائه دهد

و بعد براساس این ظرف، آینده‌ای خوب برای تاریخ ایران، که همان سوسیالیسم مدنظر آنهاست، پیش‌بینی کند؛ آینده‌ای که سمبل و نماد مطلوب آن، کشور شوروی سوسیالیستی می‌باشد.

از معایب مکتب مارکسیسم-لنینیسم، نگاه تک‌ساختی و تقلیلی، تحمیل الگوها و قالب‌های از پیش مشخص شده بر واقعیت‌ها و تقدم عمل بر نظر است.

بر مبنای دیدگاه طبری، تاریخ مسیری تکاملی و روبه‌جلو دارد که عامل پیشبرد آن، در جوامع انسانی، تضاد یا دیالکتیک میان طبقات اقتصادی و اجتماعی است. (طبری، ۱۳۶۸: ۲۱۱-۲۰۰) وی براساس این تفکر، حرکت تاریخ را حرکتی رو به جلو و پیش‌رونده دانسته و بر این باور است امر نو، که همیشه سهم بیشتری از حقیقت و عدالت و زیبایی را با خود همراه دارد، بشریت را در جاده‌ی کسب سعادت پیش‌تر می‌برد و در نهایت در نبرد با کهنه غلبه‌پذیر است. براساس پیوست این گزاره‌ها، وی کیفیت دم به دم تاریخ انسانی را از محتوای مثبت و خلاق رو به فزونی انباشته می‌داند. (همان: ۲۲)

وی با باور به جهان بینی مارکسیستی، هدف این مکتب را در رهایی انسان از بلاها و حرمان‌های اجتماعی و تأمین بهترین شرایط غلبه‌ی وی بر جبر طبیعی می‌داند. (طبری، بی تا: ۵)

با اینهمه، این بدان معنا نیست که طبری در تحلیل‌های خود پیروی مو به مو و محض از نظام معرفتی مارکسیست-لنینیست را پیشه خود می‌سازد؛ طبری در کلیت و مباحث براساس نظریه سیستم تکاملی، آرا و نظریه‌های خود را نیز مطرح می‌کند. به عنوان مثال، نظر طبری درباره بردگی در تاریخ ایران باستان تا اندازه‌ی قابل تأملی از نظریات مورخان شوروی تفاوت دارد و حتی نافی آن می‌باشد:

«بردگی در تمدنهای بومی ایرانی قبل از آریائیها وجود داشت. موقعی که تمدن مختلط آریائی و بومی شکل گرفت، بردگی باقی ماند و حتی بسط یافت، بردگی عمداً خانگی بود.

در مورد استفاده از بردگان در معدنها نیز در برخی منابع نکاتی ذکر شده است ولی بنظر می‌رسد که بردگی هرگز در ایران بدان بسطی نرسید که در یونان و رم بچنان بسطی رسیده بود. در جامعه‌ی هخامنشی، شبانان و دهقانان آزادی که در یک ایل یا ده بی‌پا می‌شدند به نوکری و غلامی به شهرها می‌آمده‌اند و یا به عنوان عمله و کارگر در ساختمان‌ها کار می‌کرده‌اند و حقوق نقدینه دریافت می‌داشتند. آنها بزبان پارسی باستانی «مانیا» یا «گرده» و بزبان عیلامی «کورتش» نام داشتند. همه‌ی این کلمات از الفاظ مان و گرداکه بمعنای خانه است می‌آید. لذا حق با کسانی است که می‌گویند آنها را نمی‌توان برده دانست، با آنکه داغ بندگی داشتند، از جهت مزدور بودن از قبیل خدمه و کارکنان و چاکرانی هستند که در تمام جوامع طبقاتی دیده می‌شوند.» (طبری، ۱۳۴۸: ۲۱-۲۰)

بنابراین طبری، معتقد به نظام بردگی از نوع خانگی، در دوره‌ی ایران باستان می‌باشد. وی در اظهار نظری دیگر، متناقض با آرای مورخان شوروی، آغاز فئودالیسم را به معنای اقتصادی‌اش از همان اوایل، سلسله هخامنشی در نظر می‌گیرد. (همان، ۲۲) به زعم وی جریانی فئودالیسم، در دوران اشکانی و ساسانی بیشتر قوت می‌گیرد و شاهان ساسانی به دهگانان متمول و دارای رعیت تکیه خاص داشتند (همان: ۲۲).

طبری، در چشم‌اندازی که از فئودالیسم ساسانیان، ترسیم می‌کند تا اندازه‌ای آن را متفاوت از فئودالیسم اروپایی، از جهت شکل بروز و روند، نشان می‌دهد. وی از پروسه‌ی فئودالیسمی سخن به میان می‌آورد که خزان خزان به پیش می‌رود؛ آنهم در جامعه‌ای که: «در اثر وجود یک سیستم کاست مانند و تناقض موحش فقر و ثروت، در اثر وجود استبداد شاه، در اثر رقابت دائمی درونی اشرافیت، در اثر سنگینی خراج و

اشتهای پایان ناپذیر خزانه شاهی و دیگر خزانه‌ها، در اثر سیطره‌ی خشن آتشکده و رقابت آتشکده و تخت، قیام مردم، بویژه جنبش مانی و مزدک، دچار قحطی‌ها و هرج و مرج‌های شدید می‌گردد. که معمولاً شاهان ساسانی با توسل به خشونت خونین بر آن غلبه می‌کنند.» (همان، ۱۸) و در جای دیگر می‌نویسد: «و اما درباره‌ی فئودالیسم ایرانی باید تصریح کرد که مسئله «زمین بستگی» دهقان مطرح نبوده است و منظره‌ی فئودالیسم با همان رژیم «ارباب- رعیتی» که ما با آن در عهد خود روبرو بوده‌ایم تفاوت‌های مهمی نداشته است. (طبری، ۱۳۴۸: ۲۲)

طبری، تاریخ ایران در قرن‌های نوزدهم و بیستم را، تاریخ به هم پیوسته‌ای می‌داند که در روند آن مضمون واحدی وجود دارد و آن عبارت است از: زوال تدریجی جامعه‌ی سنتی پدرسالاری- زمین سالاری یا فئودالیزم- پاتریارکال و استقرار دردناک و کند جامعه‌ی سرمایه‌داری (طبری، بی تا: ۹)

در یک تقسیم‌بندی کلی، نگاه معرفتی و شناختی طبری به تاریخ و مسائل اجتماعی ایران را می‌توان در دو دوره گفتمان معرفتی طبری قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ش. و گفتمان معرفتی طبری بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ش. تقسیم نمود:

در اینجا، ما به نواقص و کاستی‌های گفتمان احسان طبری، تا قبل از انقاب بهمن ۱۳۵۷ ش، پرداخته و در جستجوی چرایی آن بر می‌آییم.

۱- عدم تناسب و انطباق گفتمان مارکسیستی- لنینیستی با واقعیات تاریخی

اجتماعی ایران.

از آنجا که طبری به آموزه‌های مارکس و به تبع آن گفتمان مارکسیستی- لنینیستی شیفتگی و تعلق خاطر شدیدی دارد. خواسته یا ناخواسته دگرگونی‌های تاریخی و

اجتماعی ایران را نیز در بیشتر موارد انحصاری و یک جانبه نگر می‌بیند. نظام و گفتمان معرفتی حاکم بر اندیشه طبری، باعث می‌شود که در اثر «ایران در دو سده‌ی باز پسین» از منظری مارکسیستی - لنینیستی به تبیین و تحلیل مسائل تاریخی ایران بپردازد. در این اثر، طبری با نگاهی تقلیل گرایانه و به کارگیری اسلوب و قالبهای از پیش تعیین شده، تصویری از ویژگیهای تاریخی، اجتماعی ایران در این دو سده ارائه می‌دهد. «تلاش برای یافتن شالوده‌های واقع‌گرا و عین رای اندیشه‌ی مارکس، در تبیین واقعیات مشهود تاریخی به بن بست می‌رسد، از همان آغاز تحلیل، طبری به خوبی، الگو و قالب فکری مارکسیستی خود را برای تبیین تاریخ ایران معاصر، به شکل انتزاعی آماده کرده است؛ تا واقعیات را با استفاده از آن برش بزند.» (جمالی، ۱۳۸۶: ۱۸) طبری در این باره می‌نویسد: «درباره‌ی این دوران (تاریخ معاصر)، بررسیهای خارجیان و پژوهشهای ایرانیان کم نیست و بدون اغراق می‌توان درباره‌ی هر دهه‌ای از این دوران، ده‌ها کتاب ذکر کرد. نگارنده بدان بسنده کرد که مسائل گرهی تاریخی، اجتماعی، ایده‌ی ثلوثیک این دوران را گزین کند و به تحلیل مارکسیستی آنها بپردازد، بدین قصد که با این تحلیل‌ها کلیدهای منطقی درک تمام دوران را بدست دهد.» (طبری، بی‌تا: ۱۱)

حتی مارکس نیز، ایده‌ها و تئوری‌های خود را قابل مطابقت با کشورهای جهان سوم نمی‌داند. برای همین است که مفاهیمی چون «استبداد شرقی» و «شیوه‌های تولید آسیایی» را در رابطه با آنان پیش کشیده و برای تبیین، شرایط این دسته کشورها، آن را مورد توجه قرار می‌دهد. با این حال، طبری، مصرانه بر آن است که با استفاده از قالب دوره‌بندی‌های تاریخی مارکس و تکرار آن، اثبات کند که جامعه‌ی ایرانی از مرحله‌ی فئودالیت به سوی مرحله‌ی سرمایه‌داری حرکت کرده است. (طبری، بی‌تا: ۹) و این در حالی است که در جامعه‌ی ایرانی به خاطر شرایط و سیستم خاص کشاورزی و آبرسانی اصولاً فئودالیزم، به شکلی که در غرب وجود داشته، در اینجا، هرگز شکل نگرفته است.

از لحاظ سیاسی، در ایران برخلاف اروپا، عمدتاً حکومت‌های متمرکز و خودکامه سرکار بوده‌اند و مسأله مالکیت تحت الشعاع این حکومت‌ها بوده است؛ به طوری که به تبعیت از آن‌ها با اشکال مختلف مالکیت چون: تیول، اقطاع، سیورغال، مواجه هستیم. در ایران ما با خشکسالی و خست طبیعت مواجه هستیم که نماد آن را می‌توان در قناتها و کاریزها مشاهده کرد که با چه سختی خاصی آب را از زیرزمین بیرون می‌کشیده‌اند. در تاریخ ایران، طبقه به آن مفهوم شکل نگرفته است. هر دوره‌ای معرف شهوات، سیطره و استیلای یک گروه یا دسته بوده است. اصولاً در مناسبات زمینداری ایران مفاهیمی چون دژ و قلعه، سرف (نظام سرواژ)، وجود طبقه اشراف اریستوکرات و ساختار بی‌انعطاف طبقاتی، عدم امکان تحرک اجتماعی، و... نبوده است. فنودالیسم در اروپا منتج از روابط برده‌داری و بحران روابط تولید بوده است. یعنی از متن و درون نظام برده‌داری آن شکل گرفته و سر بر آورده است. درست است که تحقیقات امروزه‌ی باستان‌شناسان وجود برده در ایران را گواهی می‌دهند، اما این برده‌ها خانگی و محدود بوده‌اند. در حالیکه نیروی تولید جامعه را کشاورزان تشکیل می‌داده‌اند. در تاریخ اروپا، برده‌ها ابزار بوده‌اند و حتی فلاسفه‌ای چون ارسطو، وجود آن را مشروع تلقی می‌کرده‌اند. با اینهمه، هر چند این نظریه جنبه تبیینی و علمی داشته باشد اما با واقعیات تاریخی و اجتماعی ما همخوانی ندارد و قابل انطباق نیست. حتی متفکرانی چون کاتوزیان نیز به تفاوت و غیرهمسانی آن اشاره نموده‌اند. (رک کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۶۳-۴۷) بنابراین می‌توان گفت: «تحلیل‌های طبری بیشتر بر ماکروپروسه‌ها و الگوهای کلان و انتزاعی مارکسیستی مبتنی است و نسبتی با مستندات تاریخی ایران ندارد. بسیاری از مفاهیم موردنظر مارکس، که طبری به کرات در گفتمان خود به آنها اشاره کرده است، مفاهیمی ذهنی و در ایران فاقد مضمون می‌باشند و

بدیهی است که چنین تحلیل‌هایی با تأکید مداوم او بر عینی و علمی بودن تئوریش، در تناقض و تضادی روشن قرار دارد.» (جمالی، ۱۳۸۶: ۷۸)

۲- تضاد سنت و مدرنیته در گفتمان طبری

بدون شک، مدرنیته پدیده‌ای است که متعلق به غرب می‌باشد و از تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگ آن نشأت گرفته است. بنابراین مبانی و شاخصه‌های گفتمانی آن نیز محصول و زائیده‌ی تاریخ اروپا، خصوصاً قرون جدید می‌باشد. مارکسیسم هم به مثابه‌ی یک مکتب معرفی دنیای جدید، به دنیای مدرن تعلق دارد. «بدیهی است که مارکس و تئوری مارکسیستی به پارادایم مدرن تعلق دارند و مارکسیسم بیانی از آرمان‌های اومانیستی و انسان‌گرایی دوره رنسانس و عقل‌گرایی قرن هجدهم، عصر روشنگری اروپا را در بطن خود دارد و اساساً در متافیزیک و مبانی خود، اندیشه‌ای متجدد محسوب می‌شود» (جمالی، ۱۳۸۶: ۶۸) از آنجا که طبری نیز روشنفکری مارکسیستی - لنینیستی و به تبع آن مدرن می‌باشد، بنابراین اندیشه‌های معرفتی خود را، از اندیشه‌های متجدد و مدرن پرداخته است که سنخیتی با تفکر سنتی حاکم بر ایران ندارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 کتابخانه دیجیتال جامع علوم انسانی

۳- تجدد به مثابه‌ی مدرنیزاسیون

در گفتمان طبری، «تجدد» مترادف با «مدرنیزاسیون» و «نوسازی» در نظر گرفته شده است. همچنان که می‌دانیم مدرنیزاسیون بیشتر معطوف به برنامه‌ها و استراتژی‌هایی است که به منظور مدرن ساختن جوامع جهان سوم، به ویژه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ م و متأثر از اندیشه‌های تکامل‌گرا پیشنهاد شد. روشن است که چنین تعبیری از تجدد، آشکارا با تعریف ما از مدرنیته و تجدد به عنوان پدیده‌ای چند بعدی و با مبانی فلسفی و

شالوده‌های معرفت‌شناسی که مورد توجه ویژه قرار دارد، متفاوت است. (جمالی، ۱۳۸۶: ۷۰)

طبری خصوصاً در کتاب «ایران در دو سده‌ی بازپسین» آنجا که از اقداماتی همچون کشف حجاب توسط رضاخان و چادربرداری اجباری و پرداختن به پاره‌ای ظواهر غربی شدن سخن می‌گوید، تجدد را معادل و مترادف «مدرنیزه کردن» در نظر می‌گیرد. (طبری، ۱۳۶۰: ۲۱۰)

۴- شیفتگی دیوانه‌وار به مبانی و مظاهر مارکسیسم (مارکس به مثابه‌ی باوری مقدس)

طبری، در اثر «فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران»، به شکلی شیفته‌وار، اشتیاق وافر خود را به گفتمان مارکسیستی، خصوصاً مارکسیست-لنینیستی، و به کارگیری این مفاهیم برای شناخت تاریخ سیاسی اجتماعی معاصر ایران را با خواننده در میان می‌گذارد. (طبری، بی‌تا: ۱۱) وی پژوهش و تحقیقاتی را که در کشور کعبه‌ی آمال و ایده‌آل‌هایش، اتحاد جماهیر شوروی، انجام گرفته، بیش از همه تحقیقات موجود، از جهت پی‌کاوی و درون‌شکافی رویدادهای تاریخی، پر مضمون و آموزنده است.» (طبری، بی‌تا: ۱۲) وی از س. م ایوانف مورخ شوروی، به عنوان مصداق بارز این ادعا، یاد می‌کند. «یکی از پژوهندگان دقیق، پروسواس و پر ثمر این دوران، پرفسور س.م. ایوانف مورخ شوروی است که طی دهها کتاب و مقاله خود بنیاد محکمی برای بررسی مارکسیستی تاریخ این دوران نهاده است.» (همان: ۱۲)

ذوق و روحیه ادبی وی در پاره‌ای موارد در خدمت شیفتگی به مبانی و مظاهر مارکسیسم به کار گرفته می‌شود. چنانکه در شعری، احساس و عواطف قلبی خود را

پیرامون مرگ استالین، چنین به تصویر می‌کشاند: «تو بهادر بودی / زمان میدانست آفریدی
 نظمی / کان شد همسانت / در سپردی آخر به هم رزمانت آن نظم بی خلل / رفیق
 استالین... /... (طبری، ۱۳۸۲: ۴۶)

وی براساس همین دل‌بستگی به شوروی، به خوانش منافع استراتژیک شوروی
 می‌پردازد و حتی از آن دفاع و حمایت می‌کند. حمایتی که می‌تواند تهدید کننده منافع و
 قلمرو ارضی ایران باشد. «در کشور ما تبلیغات غربی و ارتجاعی همه‌اش از آن دم می‌زند
 که روس‌ها می‌خواهند به آب‌های گرم خلیج فارس نزدیک شوند. اینکه خود آمریکایی‌ها
 در تمام آب‌های داغ و جوشان استوایی تا آب‌های منجمد شمالی و جنوبی شیرجه
 می‌روند گویا به تصویب عرش و ملأ اعلیٰ رسیده است و مجازترین کارهاست. ولی
 وای که روس‌ها یک گره به آب‌های گرم یا ولرم نزدیک شوند. روس‌ها باید مانند خرس
 قطبی فقط در غارهای یخین بخزند... و قاحت بی‌نظیری است ولی متداول است و عیب
 آن را هم هنوز بسیار نمی‌فهمند.» (طبری، ۱۳۸۲: ۷۲)

در راستای همین تعلق و شیفتگی شدید، به نظام حکومتی شوروی، از ضرورت
 واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی دفاع کرد و حتی مقاله‌ای هم به آن اختصاص داد
 و سعی نمود که آن را در جهت منافع ملی و اقتصادی ایران قلمداد کند. چیزی که بعدها
 خود طبری به آن اذعان نمود. «... اینجا باید از مقاله‌ای که از افراد حزب، در زمستان
 ۱۳۲۳ ش، منتشر کردم و از آن پس بارها از آن در نقاط مختلف یاد شده و مرا مورد
 نكوهش ساخته است اشاره کنم. در این مقاله از لزوم دادن نفت شمال به شوروی دفاع
 شد و بعنوان حفظ موازنه مثبت، موافقت با دادن امتیاز به آمریکا نیز تصریح شده است.
 علت نوشتن این مقاله پیدا است: تصور واهی که ورود شوروی بعنوان «عامل اقتصادی»
 به ایران موجب تسهیل تکامل مترقی ایران است این پندار واهی نشانه‌های وابستگی

کامل حزب به شوروی و اطاعت بی‌چون و چرا از سیاست ابرقدرت شرق بود. ولی صرفنظر از هر تصور

واهی، که پایه‌ی این مقاله است، این نوشته نشانه‌ی بی‌اطلاعی و خیالبافی شدید نویسندگان آن است که مهر و نشان خود را بر روی تمام زندگی سیاسی او گذاشته است. «انترناسیونالیسم پرولتاری»، که یک حکم معروف مارکسیسم است، در بنیاد استدلالات پوچ نوشته فوق است.» (طبری، ۱۳۷۳: ۶۵)

-طبری و انقلاب اسلامی

انقلاب‌ها نشانه‌ای از آغاز دوران جدید فکری، سیاسی و فرهنگی هستند. از این رو تأملاتی ژرف را اقتضا می‌کنند. ظهور انقلاب اسلامی، شرایط جامعه شناختی موجه‌ای نداشته و به نحو شگفت‌انگیزی مستقل از انگیزه‌های اقتصادی و ایدئولوژیکی بسیاری از روشنفکران بود و بر اراده مردمی اتکاء داشت است.

احسان طبری، از آن دسته اندیشمندانی است که توفیق آن را پیدا کرد که در گفتمان و مبانی معرفتی خود تجدید نظر کند و در قالب خشک و متحجرانه‌ی نظری مارکسیسم برای همیشه نماند. وی از گذشته‌ی خویش توبه نمود و با نوشتن آثاری چون: «کثر راه» و «شناخت و سنجش مارکسیسم» بر آن شد تا رویگردانی خود را از مبانی معرفتی مارکسیسم - لنینیسم اعلام کند و کثر راه بودن مسیر معرفتی‌اش را با خواننده در میان بگذارد. چنان که کتاب کثر راه را نتیجه تحولی می‌داند که در داوری‌اش درباره‌ی حزب و مارکسیسم روی داده است.

طبری در مرحله جدید زندگی فکر خود از منظری عمدتاً اسلام‌گرایانه مارکسیسم و مبانی فکری آن را به چالش کشید. «مارکسیسم با اعلام قوانین جازم تاریخ و اعتقاد به

تأثیر این قوانین در اداره قانونمند سرنوشت تاریخی انسان، نقش اراده‌ی آزادانه بشر را در چارچوب همین قوانین و تبعیت (از آن) منکر می‌شود و سپس با توضیح سمت رشد این قوانین برای پیروزی یک نظام (کمونیسم) و سیطره‌ی یک طبقه (پرولتاریا) و همراه آن با سب و رد طبقه اساسی استثمارگر و نظام سرمایه‌داری، می‌کوشد تا اداره‌ی «پرولتاریا» را تابع فلسفه خود سازد و بدینسان خود را رهبر جامعه‌ی آینده و سکاندار کشتی تاریخ در قلمز موج آن جلوه دهد.» (طبری، ۱۳۶۸: ۲۰)

«عیب اساسی نظری مارکسیسم، تحجر، فقدان انعطاف و تابع ساختن واقعیت، به هر قیمت، به این قالبهای متحجر است. عیب اساسی عملی مارکسیسم گریز از تعهدات اصولی و پذیرفته شده تا حد ماکیاولسیسم و پراگماتیسم است. بدینسان بین تئوریک و پراتیک، نظر و عمل، دره‌ای فاصل است که آنچه مارکسیسم در تئوری می‌گوید و تبلیغات رسمی آن را تکرار می‌کند، بر حسب منافع عملی روز، در طاق نسیان نهاده می‌شود. راز دوام سیاست سوسیالیستها و دستاوردها و موفقیت‌هایش در همین گریز از تعهدات تئوریک و رفتن به آستان پهناور مصلحت و عمل است. ولی مسئله آن است که همان اعلام رسمی وفاداری به احکام جزمی تئوری سرانجام عمل را بسوی بن بست می‌راند و تناقضات را چاره‌ناپذیر می‌سازد.» (طبری، ۱۳۶۸: ۲۴)

«از نظر مارکسیسم، سیرجهان، اعم از طبیعت یا تاریخ بشری، تابع ضرورت و جبر است و در آن حالات بعدی، نتیجه حضور و تأثیر معادلات و انگیزه‌های قبلی است. بر این اساس، مارکسیسم مدعی است که نظامات جبری اجتماعی را مکشوف ساخته و تکامل آتی این تحول را پیش‌بینی کرده است.» (همان، ۱۹) «مارکس با تحلیل اقتصادی جامعه‌ی انگلستان در قرن نوزدهم میلادی و توجه به تناقض آشتی‌ناپذیر میان دو طبقه «سرمایه‌داران» و «پرولتاریا» (تحلیلی که به هر جهت مبتنی بر نگرش یک سویه است و بسیاری از عوامل اجتماعی را در سایه می‌گذارد و یا مسکوت می‌سازد) به نتیجه‌ای

می‌رسد که بفرض صحت توصیفش، تنها در مورد جامعه‌ی انگلیسی آن زمان می‌تواند صادق باشد، حتی جوامع آمریکا، فرانسه، آلمان، اتریش و از آن بیشتر ایتالیا، اسپانیا و روسیه مصادیق کامل این توصیف نبودند.» (طبری، ۱۳۶۸: ۱۹)

طبری با رد و نقد مارکسیسم، گذشته‌ی فکری خود را با همه‌ی ایده‌آل‌هایش مورد هجوم قرار داد. وی از وابستگی‌های حزب توده و عملکرد آن در قبل خدمت به منافع روسیه، سخن به میان آورد. (طبری، ۱۳۷۳: ۲۰) وی علت انزوا و انفعال حزب توده از مردم را رویگردانی و بی‌اعتنایی آن به مذهب (اسلام) دانست.

«برخورد منفی مارکسیسم به مسائل حساسی مانند دین، وطن و ملت تحت تأثیر محیط مسلط انقلابی نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم میلادی در غرب، انجام گرفته است. یعنی هنگامیکه رهبری کلیسای مسیحیت (خواه کاتولیک، خواه پروتستان، آنگلیکان و حتی ارتدوکس)، به سبب همکاری با رژیم کشور خود، در نظر مردم بی‌اعتبار شده بود و مفهوم وطن و ملت با سیاست حاکمه مخلوط گردیده و جاذبه‌ی خود را از دست می‌داد. مارکسیسم (به دنبال انسان پرستی فویر باخ و آگوست کنت) می‌خواست علوم طبیعی و اعتقاد به «پرولتاریا» و انقلاب او را جانشین عقیده ریشه‌دار خدا و دین و وطن سازد. مارکسیسم در مسئله هستی‌شناسی منکر واجب الوجود شد و هستی را تنها به موجودات ممکن (مادی و محسوس) منحصر کرد و آن را ناشی از علمیت دانست.» (طبری، ۱۳۶۸: ۲۱)

مارکسیستهای ایرانی با قبول یک ایدئولوژی الحادی و نفی اصالت شرقی و اسلامی، راه بیگانگی از جامعه‌ی ایران را در پیش گرفتند و برنامه عمل آنها، برخلاف آنچه که می‌پنداشتند در راه بهبود جامعه‌ی ایران نبود. عمل آنها تبعیت از سیاست روزانه‌ی دولت شوروی بود. (همان، ۲۱) اصل عقیدتی، یعنی مارکسیسم-لنینیسم، مشکل عمده‌ی آن ضدیت با باور مذهبی و مطلق کردن نبرد طبقاتی و تشدید

تناقض بین ملیتها تحت عنوان دفاع از حقوق ملیتها، حذف کامل ابتکار اقتصادی مردمی و مالکیت خصوصی مردمی و بندبازی دیالکتیکی در تعبیر حوادث بود. (طبری، ۱۳۷۳: ۲۵). همانطور که دیدیم طبری در مرحله دوم زندگانی فکری خود مارکسیسم و اشکال و مظاهر آن را مورد هجوم قرارداد. وی که در مرحله اول حیات فکری خود به مذهب به مثابه‌ی ابزاری برای پیشبرد هدفها، می‌نگرست در این مرحله‌ی جدید فکری به آن اقبال و توجه ویژه‌ای نشان داد و از بازگشت به اسلام سخن به میان آورد.

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث و مطالب ارائه شده، و در نگاهی کلی، می‌توان حیات فکری و گفتمان معرفتی آثار و نوشته‌های احسان طبری را، به دو دوره تقسیم‌بندی نمود:

دوره‌ی اول: گفتمان معرفتی حاکم بر آثار طبری تا قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ش

دوره‌ی دوم: گفتمان معرفتی طبری بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ش

در دوره‌ی اول، گفتمان و نگرش مارکسیسم-لنینیستی، قسمت اعظم آثار و نوشته‌های طبری را در بر می‌گیرد. کاستی‌ها و نواقص گفتمان طبری را در این مرحله از حیات فکری‌اش، می‌توان چنین برشمرد:

- عدم تناسب و انطباق گفتمان مارکسیست-لنینیستی در آثار وی با واقعیات سیاسی، اجتماعی ایران؛ به طوری که طبری با نگاهی تقلیل‌گرایانه در آثاری چون «ایران در دو سده‌ی بازپسین» مصرانه، بر آن است تا اثبات کند جامعه‌ی ایرانی از مرحله فئودالیت به سوی مرحله سرمایه‌داری حرکت کرده است. و این در حالی است که تحلیل‌های طبری، کلی و انتزاعی است و با واقعیات اجتماعی، تاریخی ما همخوانی ندارد.

- در گفتمان معرفتی طبری، تجدد، مترادف با مدرنیزاسیون آورده شده است. در صورتی که مدرنیزاسیون، معطوف به برنامه استراتژی‌هایی جهت مدرن ساختن جهان سوم می‌باشد در صورتی که مدرنیته پدیده‌ای چند بعدی و با مبنای فلسفی و معرفت‌شناسی، توأم است.

- طبری بر آن است تا مبانی مکتب مارکسیسم را (و به تبعیت از آن مارکسیسم-لنینیسم) که ریشه در دنیای مدرن (مدرنیته) دارد با جامعه‌ی سنتی ایران مطابقت دهد. در این راستا، وابستگی طبری به مبانی مارکسیسم وی را در حد شیفتگی به آن، به مثابه‌ی باوری مقدس سوق می‌دهد.

طبری در مرحله دوم حیات فکری خود با نوشتن آثاری چون: «کثر راه» و «شناخت و سنجش مارکسیسم» در مبانی معرفتی خود تجدیدنظر نمود. وی از منظری اسلام‌گرایانه، مارکسیسم، مظاهر و اشکال آن را مورد هجوم قرار داد. معایب عمده‌ی آن را، تحجر، جبرگرایی و مذهب ستیزی بیان نمود و با رویگردانی از آن با گذشته‌ی فکری خود وداع نمود.

منابع و مأخذ

- پورموسی کوه کمر، اسدالله (۱۳۸۶). تاریخنگاری مارکسیستی در ایران، پایان‌نامه، استاد راهنما: دکتر یحیی کلانتری، مشاور: علیرضا خزائلی، تبریز.
- جمالی، حسین، نوریان دهکردی، نگین (۱۳۶۱). پارادوکس‌های گفتمان احسان طبری و مدرنیته بی‌مبنا، (پژوهشکده حقوق و علوم سیاسی) سال دوم.
- صدقی، ناصر (۱۳۹۱). «تأملی در نگرش جامعه‌شناختی مارکسیستی به تاریخ ایران»، پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۴، شماره ۱، شماره‌ی پیاپی ۵.

- طبری، احسان (۱۳۶۸). شناخت و سنجش مارکسیسم، تهران: امیرکبیر.
- طبری احسان (۱۳۸۲). از دیدار خویشتن، گزیده‌ی مقالات، تهران: نگار.
- طبری احسان (۱۳۷۳). کژراهه، تهران: امیرکبیر.
- طبری احسان (۱۳۴۸). برخی بررسیها درباره‌ی جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، بی‌جا: بی‌نا.
- طبری احسان (بی‌تا). جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران (بخش دوم) فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران. از آغاز تمرکز قاجار تا آستانه انقلاب مشروطیت، بی‌جا: بی‌نا.
- طبری احسان (۱۳۵۸). دهه‌ی نخستین، تهران: آلفا.
- طبری احسان (۱۳۶۰). ایران در دو سده‌ی بازپسین، تهران: به سوی آینده.
- طبری احسان (۱۳۵۹). نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، تهران: انتشارات حزب توده.
- کاتوزیان، م. ع. هـ (۱۳۷۲). اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- علمداری، کاظم (۱۳۸۵). چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟، تهران: توسعه.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۶). تحولات سیاسی اجتماعی ایران (۵۷-۱۳۲۰ ش)، ، تهران: روزنه.